

پدر و مادر ما متهمیم

دکتر علی شریعتی

خواهش میکنم اگر در سخن تند من ، در انتقادهای زننده و تیز و صریح من ، تلخی‌یی وجود دارد ، این تلخی را بر من ببخشید ، اگر معتقدید و می‌بینید که در آن حقیقتی هست . زیرا مصلحت‌گویی خوشایند است و فریب دادن و دروغ بافتن و تایید و تعریف کردن شیرین ، اما حقیقت تلخ است و بگذارید بجای تخدیر درد و کتمان بیماری و دل خوشکنکهای آرام کننده ، روی در روی این بیمار بایستیم ، و ، تلخ و تند و راست و صاف ، بگوییم که:

"عقدہ‌های سرطان در خونت ، در اعماق مغزت و دھلیزہای قلبت رخنہ کرده و سخت پیش رفته است ، فرصت کم است و فاجعه سنگین!"

...

به سخنم آنچنانچه قرآن می‌گوید گوش کنید : "فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه" (مژده ده بندگان را که به حرف گوش می‌کنند و بعد هرچه را درست تر یافتند تایید می‌کنند و دنبالش را می‌گیرند) ، "اولئک الذین هدیهم اللہ و اولئک هم اولوالالباب" (اینهائیند آدمهایی که خدا به راهشان آورده و اینهائیند که شعور دارند).

من آمده‌ام به نمایندگی - این طبقه تحصیل کرده بی‌دین - نه تنها بی‌دین و بیگانه با دین شما ، بلکه بیزار از دین و عقده‌دار نسبت به مذهب ، و فراری ، که به هر مکتبی ، به هر شعاری و به هر فلسفه دیگری متوسل می‌شود و پناه میبرد ، از ترس مذهب شما - به نمایندگی از اینها ، به شما که مسئول مذهب و ایمان خودتان و زمان خودتان ، خانواده خودتان و جامعه خودتان هستید ، بگوییم: برای چه

طبقه من و گروه من از شما بیزار شده ، از شما بیگانه شده و شما با او بیگانه هستید و نمی توانید با هم یک کلمه سخن بگویید؟ به مادرها بگویم که برای چه دختر شما نمی تواند با شما حرف بزند و شما هم نمی توانید با دخترتان حرف بزنید ،

...

و به پدرها بگویم که فرزند شما نه به عنوان یک فساد اخلاقی ، بلکه با دلایل و علل فکری و اعتقادی ، از شما فرار کرده و با شما بیگانه شده است. و همچنین بر سر شما بعنوان معتقدان امروز به اسلام و تشیع ، و بعنوان کسانی که در عصر لامذهبی و بی ایمانی در جهان ، ایمانتان را نگه داشته اید و مدعی حفظ اعتقاد و عمل به دینتان هستید ، بنابر این مسئولیت شیعه بودن و مسلمان بودن و دیندار بودن دارید و به تصریح قرآن هم در راه نجات خود و هم خاندان و فرزندانان باید بکوشید ، فریاد زخم که :

"قوا انفسکم و اهلیکم نارا!" (خودتان را و اهلتان را از آتش نگاه دارید!)
من آمده ام اتهامات گروهی را که پسر شما و دختر شما است (بعنوان نماینده آنها) بخود شما بگویم ، و این نمایندگی را از من بپذیرید ، برای اینکه من نه با آنها همفکر هستم که به نفع آنها و طبق عقاید آنها صحبت کنم ، و نه هم در گروه شما و در این طبقه شما وابستگی دارم تا به مصلحت شما و اوضاع و احوال اینجا صحبت بکنم ...

ای پدر من ، ای مادر من !
دین تو ، مذهب تو و همه اعمالی که بنام دین و مذهب انجام می دهی و همه عقایدی که که بنام دین و مذهب داری ، همه اش بیهوده و زیان آور است!

ای پدر من ، ای مادر من !
دین تو ، مذهب تو و همه اعمالی که بنام دین و مذهب انجام می دهی و همه عقایدی که

که بنام دین و مذهب داری ، هم‌ه‌اش بیهوده و زیان‌آور است!

... دین تو عبارت است از یک نیرویی که ترا از دنیا و از پیش از مرگ غافل می‌کند و همه دلهره و وسواس و ترس و کوشش و مسؤلیت و تلاش ترا متوجه مرگ و بعد از مرگ می‌کند ، و من بعنوان جوان امروز ، روشنفکر امروز ، تحصیل کرده امروز ، به "پیش از مرگ" کار دارم ، و دین تو هیچ سخنی درباره پیش از مرگ بمن نگفته ، به تو هم نگفته ،

تو هم نمی‌دانی ،

تو می‌گویی: این عقاید و اعمال دینی من به این درد می‌خورد که جواب نکیر و منکر را بدهم ، وقتی سرم را در گور ، برخشت و خاک لحد گذاشتم ، در آنجا فوآئدش روشن می‌شود ، ...

می‌گویم راست است ، اما برای پیش از مرگ (که ما در ذلت و فقر و نیازمندی جان می‌دهیم) دین تو چه دارد؟ هیچ چیز! تو در آتش می‌سوزی و مردم تو و هم نژادهای تو و مردم جهان و نوع انسان در آتش زندگی می‌سوزند و تو احساس گرما هم نمی‌کنی! و بعد شبها و روزها تمام گریه و اضطراب تو از تصور زبانه آتش قیامت و عذاب پس از مرگ است! و من ! آتشی که اکنون بر بشریت نازل شده و من و تو و او و همه در آن می‌سوزیم ، کار دارم و در جستجوی آنم که چه عاملی و چه آبی این زبانه را اطفای می‌کند ؟

...

این دین فقط تو را باید نجات بدهد ، من دنبال دینی و ایمانی می‌گردم که بشریت را نجات بدهد و حتی خود من هم فدایش بشوم . دینی که برای نجات جامعه بکوشد و "من" را قربانی "ما" کند .

بابا ، مامان ،

من با تو خیلی فرق دارم ، خدایی که تو و کسانی مثل تو می‌اندیشند و می‌سازند ،

خدایی است که مسؤلیتهای ترا ، اراده ترا ، و همه وظیفه‌های انسانی ترا در این دنیا و در جامعه و در برابر مردم تکفل می‌کند ، و تو با چاپلوسی و نذر و نیاز به آن خدا ، خودت را از عواقب هر جرمی و جنایتی معاف می‌بینی! درست مثل زندگی اجتماعی است که هر وقت کارت گیر می‌کند ، حقه بازی می‌کنی . یک قانون مالیاتی وضع می‌شود ، یک حکم قضایی و حقوقی از دادگستری برایت می‌آید ، این را می‌بینی ، آنرا می‌پزی ، تملق می‌گویی ، تلفن می‌کنی ، رشوه می‌دهی ، پول و پارتی فراهم می‌کنی واسطه می‌تراشی! "در دینت هم همین کارها را می‌کنی" ...

هیچ قانونی ترا از پلیدی و جنایت و حق‌کشی و مال‌مردم‌خوری و خیانت و قانون شکنی باز نمی‌دارد ، همچنین با توسل و شفاعت و جلب محبت و نظر یکی از مقربان و حاشیه‌نشینان سلطان کائنات دینت هم! ترا در دنیا ، از خطا و گناهی که خودت هم به آن معتقدی و میدانی که دینت هم ترا از آنها بر حذر می‌کند باز نمی‌دارد!

باری پدر ، مادر! این مسیر دینی است که تو بمن نشان می‌دهی و من نمی‌خواهم که در این دنیا زندانی بدبخت و اسیر باشم ، می‌خواهم آزاد ، عزیز و سرافراز باشم ، من کفری را خودت می‌گویی در این دنیا آزادی و عزت و سعادت و بهشت می‌دهد ، بر دین تو که زندانی و اسارت و رنج و فقر را موجب می‌شود ، و حتی توصیه می‌کند ، ترجیح دادم. تو هی فحش بده ، نق بزن ، نفرین کن !

...

انصاف بده پدر ، مادر ، جهان‌بینی تو یک "جهان‌بینی شکمی" است! بشریت و اخلاق و اراده و مسؤلیت و خیر و شر و کار و فکر و سرنوشت و سرگذشت و جهاد و جنایت و خدمت و خیانت ووو و همه یعنی "کشک"! همه اینها به شکم‌ها مان مربوط است. تعجب میکنم که چرا از شهادت علی ستایش می‌کنی ؟ چرا بر شهادت حسین می‌گریی ؟ چرا از قساوت شمر خشمگینی ؟ اصلا قاتل حسین شمر است ؟ یا ... العیاذبالله!! می‌بینی

این دین تو سر از کجا در می‌آورد؟ هم به ضرر خلق است و هم خدا!
فقط به درد شمر می‌خورد!

این بود، پدر، که "ایمان شکمی" تو را رها کردم و اگزستانسیالیست شدم و معتقد شدم که من می‌توانم سرنوشت خودم و جامعه خودم را بسازم، به آن سارتری معتقدم که می‌گوید: "حتی کسی که از مادرش فلج دنیا می‌آید، اگر قهرمان ورزش نشود خودش مسئول است!"

ببین تا کجا اراده و آزادی انسان را نشان می‌دهد؟! این طرز فکر "ساتر" مادی و لامذهب است و آن بینش توی معنوی و مذهبی!

دین "نه"!

دین "نه"!

تو دین "نه" به من دادی، پدر، مادر! من دختر تو بودم، راههایی که بمن نشان دادی، پیشنهادهایی که داشتی، شکل زندگی و ارزشهای اخلاقی‌یی که به من ارائه کردی، این است: نرو، نکن، نبین، نگو، نفهم، احساس نکن، ننویس، نخوان، نه، نه، نه...! اینک هم‌هاش "نه" شد؟! من به دنبال دین "آری" هستم که به من نشان بدهد که چه بکن، چه بخوان، و چه بفهم! بقول یکی از نویسندگان: وای بحال دینی که "نه" در آن بیشتر است از "آری"! و از تو من یک "آری" نشنیدم!
پدر، مادر، بزرگتر...!

کتابی برای "نخواندن"! قرآنی که تو به آن معتقدی به چه کار ما می‌آید؟ من در آن چه هست و تو خودت هم نمی‌دانی تویش چیست! از این جهت من کافر و نمی‌دانم

توی مومن هر دومان همدرس هستیم، منتهی من به آن کار ندارم (چون کتابی که بدرد خواندن نخورد به چه درد می‌خورد؟) اما تو مرتب می‌چسبانیش به چشم‌ت و سینه‌ات، به پهلویت، به قن‌داق بچه‌ات و به بازوی داداشت و به بالش مریضت، تا آن جا که من

دیده‌ام ، این کتاب برای تو فقط مصرفش همیشه این بوده که: وقتی که از خانه‌ات بیرون می‌آیی ، چند جمله از آنرا بقفل در خانه‌ات پف می‌کنی! من یک قفل فنی و محکم می‌خرم که اصلاً احتیاج به پف نداشته باشد ، با تکنیک بسته شود نه با پف! تو برای سلامت و مصونیت جمله‌هایی از آنرا دور خودت پف میکنی ، یا نسخه‌هایی از آن را به آستر جلیقه‌ات می‌دوزی یا بگردن خودت یا گاوت می‌آویزی! من می‌روم واکسن می‌زنم و از دکتر متخصص نسخه دوا می‌گیرم ، بنابر این به "قرآن تو" نیازی ندارم !

تو با آن "استخاره" می‌کنی و به جای "انتخاب" و "تصمیم" ، "عمل" و "قضاوت" و "فهمیدن" و "اندیشیدن" ... (که کار انسان و ارزش امتیاز انسان است) ، با کتاب یک نوع شیر یا خط بازی می‌کنی و لاتاری و بخت‌آزمایی می‌کنی ، من (فرزند تو) با اینکه به وحی عقیده ندارم ، حاضر نیستم به قرآن تا این حد اهانت کنم ، به هر حال این یک "کتاب" است ، با آن بازی نمی‌کنم ، به عقل هم اهانت نمی‌کنم ، من بکمک علم و پرورش ذهن و آگاهی و شعور و تحقیق و مشورت و مراجعه به افراد مطلع و متخصص ، عاقلم را بکار می‌اندازم ، منطقی می‌اندیشم ، اگر هم روزی معتقد شدم که قرآن تو "کتاب هدایت" است ، آنرا "می‌خوانم" تا با اندیشیدن و فهمیدن نوشته‌های آن ، راه خوب و بد و متوسط را در زندگی پیدا کنم ، نه با استخاره!

چشم‌هایم را باز می‌کنم و متنش را می‌گشایم و به دنبال مطلبی می‌گردم تا ببینم که چه گفته است ، نه اینکه چشم‌هایم را ببندم و شانسی و تصادفی لایش را باز کنم و جمله یا کلمه اول بالای صفحه راست را تماشا کنم که چه نوشته است ؟ و بعد طبق آن در کار خودم تصمیم بگیرم و در باره مساله‌ای یا شخصی قضاوت کنم!

پدر جان ، من یک دانشجویم ، اگر کسی با جزوه درسی‌ام چنین بازی‌هایی کند اوقاتم تلخ می‌شود! پس اگر من کتابی را که به درد خواندن نمی‌خورد (ولو نویسنده‌اش به قول تو خود خدا باشد) رها کردم و به جای آن کتاب‌هایی را گرفتم که به درد خواندن می‌خورد ، اوقاتت تلخ نشود !

...

پدر، مادر! نماز تو یک نوع ورزش تکراری است بدون هیچ اثر اخلاقی و اصلاح عملی ... که صبح و ظهر و شب انجام می‌دهی اما نه معانی الفاظ و ارکانش را می‌دانی، نه فلسفه حقیقی و هدف اساسی‌اش را می‌فهمی...

پدر، مادر! نماز تو یک نوع ورزش تکراری است بدون هیچ اثر اخلاقی و اصلاح عملی ... که صبح و ظهر و شب انجام می‌دهی اما نه معانی الفاظ و ارکانش را می‌دانی، نه فلسفه حقیقی و هدف اساسی‌اش را می‌فهمی... تمامی نتیجه کار تو و آثار نماز تو این است که پشت تو قوز درآورد و پیشانی صافت پینه بست و فرق من بی نماز با تو نمازگزار فقط این است که من این دو علامت تقوی را ندارم!

بیائیم واقعا با هم بررسی کنیم و ببینیم کدامیک باخت‌ه‌ایم و کدامیک برده‌ایم؟! تو می‌گویی: نماز خواندن با خدا سخن گفتن است. تصورش را بکن کسی با مخاطبی مشغول حرف زدن باشد، اما خودش نفهمد که دارد چه می‌گوید؟ فقط تمام کوشش این باشد که با دقت و وسواس مضحکی الفاظ و حروف را از مخارج اصلیش صادر کند! اگر هنگام حرف زدن، "ص" را "س" تلفظ کند، حرف زدنش غلط می‌شود، اما اگر اصلا نفهمید چه حرف‌هایی می‌زنند و به مخاطبش چه می‌گویند، "غلط نمی‌شود"! من در تمام تاریخ بشر شماها را دیده‌ام که با التماس و اصرار و اخلاص دارید از کسی چیزی یا چیزهایی طلب می‌کنید اما نمی‌دانید آنچه می‌خواهید چیست؟ اگر کسی، روزی پنج بار و هر بار چند بار، با مقدمات و تشریفات دقیق و حساس، پیش شما بیاید و با حالتی ملتسمانه و عاجزانه و اصرار و زاری، چیزی را از شما بخواهد و ببینید که با وسواس عجیبی خواهش همیشگی خود را تلفظ می‌کند اما خودش نمی‌فهمد که چه درخواستی از شما دارد، چه حالتی به شما دست می‌دهد؟ شما به او چه می‌دهید؟ و وقتی متوجه شدید که این کار برایش یک عادت شده و یا بعنوان وظیفه یا از ترس هم

انجام می‌دهد دیگر چه می‌کنید؟ و چه باید بکنید؟ گوشتان را پنبه نمی‌کنید؟!

...

و این است "بنده مومن"! آنچه "عفت" و "تقوی" می‌گویند و این است "مومن بنده"! آنچه "بی‌نظری" و "زهد" معنی می‌کنند. مرا در این دنیای سوم و در برابر چشم‌های تیز خصم و پوزه دریده غرب غارتگر (که می‌بیند و می‌بلعد) به چه می‌خوانی؟ کجایی پدر مومن من، مادر مقدس من، وای بر شما نمازگزارانی که سخت غافلید و از نماز نیز! در خیالتان خدای آسمان را نماز می‌برید و در عمل، بتهای قرن: خداوندان زمین را! بتهایی را که دیگر مجسمه‌های ساده و گنگ و عاجز عصر ابراهیم و سرزمین محمد نیستند.

...

اما حج؟

پدر، مادر، با شما به حج آمدم. دیدم چه می‌کنید! دیدم که با یک جت بوئینگ ۷۰۷ به مکه آمدید، وارد فرودگاه که شدید، بعد، آن کاتولوگ حج را در آوردید، با چندین اسم بزرگ پشت جلدش، از رویش اعمال و احکام حج را می‌خواندید، می‌بینم که به عنوان اولین کاری که حاجی باید انجام بدهد نوشته: "وقتی که وارد می‌شوی و از شتر می‌خواهی پیاده شوی، اول پای راست را زمین بگذار!" داستان تو و مناسکت را و حجت را تا آخرش خواندم.

اما دنبالت آمدم، دیدم رفتی به مدینه، آنجا شروع کردی (رو در روی مسلمانهای دیگر) به زیارتنامه خواندن برای کسانی که می‌پرستی، اما اصلاً نمی‌شناسی کی هستند! فقط توی این زیارتنامه فحش و لعن بود که با صدای بلند نثار معتقدات و احساسات اکثریت مسلمانی کردی که آنها هم مثل تو به زیارت پیغمبر آمده بودند!

...

در مکه، این همه وسواس داشتی برای اینکه در موقع طواف، نوک شانه چپت با خانه

کعبه دقیقاً محاذی باشد ، اگر یک میلیمتر انحراف پیدا کند همه چیز باطل می‌شود ، حتی بسیاری از مردها شانه زنشان را می‌گیرند و به طرف خانه راست نگه می‌دارند که منحرف نشود و گویی حج یک عمل الکترونیکی و ماشینی پیچیده‌ای است که همه هوش و حواس باید متوجه مسائل تکنیکی و فنی کار باشد و اگر یک کمی در فرم کار غفلت شود منفجر می‌شود! در صورتیکه باز می‌شنوم که خودتان می‌گویید پیغمبر سوار بر شتر وارد مسجد الحرام شد و سواره طواف کرد!

همیشه و همه جا ، تمام هوش و حواست سر همین فرمالیته‌های تکنولوژیک بود ، هزار تا سوال کردی که: "چه جور؟" یکبار نپرسیدی: "چرا؟".

همیشه و همه جا ، تمام هوش و حواست سر همین فرمالیته‌های تکنولوژیک بود ، هزار تا سوال کردی که: "چه جور؟" یکبار نپرسیدی: "چرا؟".

...

همین "سعی" می‌رفتم ، یکی از همسفرهای من که طبیبی دانشمند و هنرشناس و حساس در

بود ، می‌گفت "برای اولین بار احساس کرده‌ام که چقدر در این حج عمق وجود دارد" و اسلام این همه دارای اندیشه و معنی است و هرگز فکر نمی‌کردم مذهب این همه فکر و فلسفه و عمق و فرهنگ داشته باشد" ، و به شدت تحت تاثیر این همه معنویت و این همه احساس و این همه اندیشه و این همه عمق تاثیر و وزن مسئولیتی که حج بر سرشت و زندگی آدم آگاه می‌گذارد ، قرار گرفته بود و از این رو ، بر روی هر نکته‌ای تامل بسیار میکرد و از هر عملی می‌پرسید و همه چیز را سرشار معنی و عمق و شعور می‌یافت .

نزدیک من سعی میکرد و غرق اندیشه و احساس بود و چون دقیق بود ، کتابی را ، از همانها که مخلوطی است از مناسک و دعا و زیارتنامه و غیره ، گشوده بود و آن چه

را به سعی مربوط بود می‌خواند. ناگهان ، با شگفتی از من پرسید: فلانی ، اینجا یک نوشته نمی‌فهمم یعنی چه؟ پرسیدم: چه نوشته؟ گفت: نوشته است "در سعی چهارم" چیزی

روی پله چهارم طفا اگر بایستی ، این ورد را بخوانی پولدار می‌شوی!"! خجالت کشیدم یک جوان روشنفکر دانشمند و حساس که معنی "ارزش‌های انسانی" و "زیبایی‌های روح" که

و "سرمایه‌های شعور و دانش" و هنر و ایمان و عشق را می‌فهمد و اسلام و بویژه حج به تازگی این همه برایش زیبایی و عمق و آبروی علمی پیدا کرده، با چنین چیزهایی که نیاز پول پرستهای بی‌عرضه بدبخت و عاجز را برآورده می‌کند برخورد کند . برای توجیه ، گفتم: نه دکتر، این حرفها را همین کتاب فروشها که این کتابها را نزدیک حج تالیف می‌کنند نوشته‌اند، پشت جلد را نشانم داد و نام مولف را . پشتم لرزید ، تنها جوابی که دادم این بود! که راه افتادم و به سعی ام ادامه دادم ... با

چه سرعتی !

می‌گویم: این دستور درست هم هست ، راه پولدار شدن هم همین است!؛ اما آنجا ، مومن خدا ، جای این است که یک انسانی که در آن عشق ذوب می‌شود ، و روحی که هیجان زده کار ابراهیم و قربانی اسماعیل و سعی هاجر تنها و مطرود ، و افروخته از خاطره پیغمبر و اندیشه خدا و انسان و قیامت است ، به فکر این بیفتد که در اینجا یک راهی پیدا کند که پولدار شود ؟

تو ای آقای نویسنده این کتاب ، عالم ، خودت واقعا "از هیچکس پول نمی‌گیری ؟ دیگر هیچ کاری برای پولدار شدن نمی‌کنی ؟ فقط سالی یکبار روی همان پله چهارم کوه صفا می‌ایستی و این را می‌خوانی و پولدار می‌شوی؟! چرا خودت پول نداری ؟ و اگر داری مسلم است که از پله چهارم کوه صفا بدست نیاورده‌ای . اصلا عالم عزیز! پله چهارم چی ؟ تپه صفا هم دیگر نیست ، جایش یک کریدور مدرن سبک ایتالیایی و

است ، حواست کجاست؟! برای مردم بدبخت راهنمای حج می‌نویسی و خودت حج امریکایی

را ندیده‌ای ؟ از روی کتابهای عصر بوق رونویسی می‌کنی ؟ امروز هواپیماهای چهار موتوره را حاجی دیگر سوار نمی‌شود که خیلی کهنه شده و از خط مکه افتاده و تو هنوز از شتر حرف می‌زنی و پله چهارم کوه صفا و بازار عطرفروش‌ها و...
آخر تو که می‌نویسی مثلا "فلان ورد را اگر در زیر ناودان طلای کعبه بخوانی دشمنت ناگهان سوسک می‌شود! فلان دعا ترا پولدار میکند و فلان سوره قرآن درد و مر بیماریت را شفا می‌دهد" ، افراد ، بدستور تو ، به خیال دستور دین ، می‌خوانند و اثر نمی‌بینند ، از اصل دین عقیده‌شان بر می‌گردد و اصل کعبه و دعا و قرآن را بی‌اثر می‌پندارند .

آری ، پدر ، مادر ،

من از این طریق می‌دانم که پول بدست نمی‌آید ، میدانم که دین ، ترا و امثال ترا وادار می‌کند که یا زندگی و پول را تحقیر کنید و ستایشگر فقر باشید و آنرا فخر بشمارید ، که پیغمبر گفته: الفقر فخری ! و یا شما را دعوت می‌کند که برای پول دار شدن و سعادت و برخورداری مادی و خیر و برکت اقتصادی ورد بخوانید و یا آنرا با عجز و التماس و گریه و زاری از ضریح امام‌ها و امام‌زاده‌هاتان بخواهید!
ولی من می‌بینم که در همان حال ثروت ترا و ذخائر و منابع ترا و جامعه ترا و همه دنیای اسلامی ترا می‌برند!... چه می‌گویم ؟ اصلا بقدری سرت به خودت بند است که خبر هم نداری که چه خبر است ؟

اما من (که یک بی‌مذهبم) میدانم که راه پولدار شدن خودم و جامعه‌ام این است که پولی را که داریم نگه داریم و ثروت خودمان را از دست دشمن بگیریم و برای پولدار شدن ، "علم ، تکنیک ، تجهیز اندیشه و شعور و کار منطقی" لازم است ، نمی‌بینی که شما دعاخوانهای مومن فقیر و عقب مانده‌اید و آن بی‌نمازهای کافر ،

پیشرفته و صاحب همه نعمتهای زمین؟

پدر، مادر!

...

می پرسیدم: امام حسین کی بود؟ و برای چه کشته شد؟

می گفتم: "خودش را فدای امت کرد".

می پرسیدم: "فدای امت کرد" یعنی چه؟

توضیح می دادی: یعنی اینکه خودش را آنجا به کشتن داد تا در روز قیامت از امت

جدش شفاعت بکند...!

پدر، مادر!

...

می پرسیدم: امام حسین کی بود؟ و برای چه کشته شد؟

می گفتم: "خودش را فدای امت کرد".

می پرسیدم: "فدای امت کرد" یعنی چه؟

توضیح می دادی: یعنی اینکه خودش را آنجا به کشتن داد تا در روز قیامت از امت

جدش شفاعت بکند...!

...

پس این امام حسین هم که خودش را، زندگیش را، خانواده اش را، همه چیز و همه کسش را به دم شمشیر ستم و زور و جنایت داد و شهادت را انتخاب کرد، برای زندگی

من و تو نبود؟! برای اینکه پیروانش از زیر بار ظلم و ستم و بیعت دروغ و نظام

جور خلاص بشوند نبود؟! و خلاصه برای آزادی مردم و بسط و احیای حق نبود؟! برای

این بود که ما اینجا گناه بکنیم و بعد بر او گریه بکنیم و در عو روز قیامت از

ما شفاعت کند؟! پس در دنیا بدرد ما نمی خورد؟!!

آری بابا، مثل اینکه تمام کوششها این بود، که هیچ جای دین به درد دنیا نخورد،
تمامش مصرفهای اخروی داشته باشد و این چه موفقیتی برای دنیاداران! و چه قرص
خواهی برای دردمندان و دنیازدگان!

من، پدر، مادر، بدنبال قهرمانی هستم که در این دنیا مرا نجات بدهد و در این
زندگی و سرنوشت محکوم و جهنمی فعلی ام از من شفاعت بکند .
برای من و سرنوشت زار من چه نتیجه داشت این کربلای تو ؟
تو بمن یک کتابی را نشان دادی که تازه در قم تالیف یافته و گفتی مطالب اساسی
و مهم را نویسنده‌ای که خودش و اخویش متخصص انقلاب کربلایند ، این جا نوشته ،
من خواندم ، کتابی با نامی بزرگ و با حجم زیاد و قطر زیاد ، اسمش هم "دفاع از
حسین شهید"!

در این کتاب نوشته بود : این قیام حسینی خیلی ارزش داشته برای همه انسانها!
نتیجه‌هایش دو نوع است:

۱ نتیجه‌های معنوی ۲ نتیجه‌های مادی

اما نتایج معنوی، بزرگترینش این است که: اگر یک عده محقق جمع بشوند و فهرستی
تهیه کنند از اسم تمامی زنها و مردهایی که بعلت گریه بر امام حسین ، در
روز قیامت، همه گناهانشان بخشیده شده و به بهشت رفته‌اند ، شمارش از میلیون‌ها
نفر تجاوز می‌کند . این نتیجه معنوی انقلاب !!

اما آثار مادیش از این هم جالبتر است ، و لابد همه اقتصاد دانان و سرمایه

داران غرب تعجب می‌کنند از این همه نتایج اقتصادی قیام امام حسین!

پیش خود گفتم قطعا این قسمتش این جهانی است و به کار زندگی اجتماعی می‌خورد و
در تولید کالا ، بالا بردن سطح درآمد ملی و رفاه مادی و استخراج منابع تولیدی
جامعه شیعه نقش مهمی دارد و پیروان خویش را از فقر اقتصادی نجات می‌دهد و
شیعیان را از سلسله جامعه‌های عقب مانده و دنیای سوم خارج می‌سازد !

نویسنده کشف خود را توضیح می‌دهد :

این همه زائری که هر سال از سبزوار و دهات قزوین و گناباد و یزد و کاشان و کردکوی و محمدآباد و سایر نقاط میروند کربلا ، همه از ولایت خودشان یک مقدار اجناس محلی هم با خودشان میبرند و آنجا میفروشند ، از پول آن یک مقدار اجناس از کربلا سوغات میخرند و برمی‌گردانند به ولایت خودشان ، در اثر همین صادرات و واردات و نقل و انتقالات اقتصادی دائمی ، یک جریان مستمر مادی و مبادلات اقتصادی بوجود آمده بین کربلا و دهات و شهرستان‌های ایران که در جهان بی‌سابقه است !

...

این بود آخرین اثر تحقیقی و مفصلی که در باره بزرگترین حادثه و عالیترین مظهر عشق و تاریخ و افتخار مذهب تو من خواندم و توقع‌داری این شاهکار علمی و تحلیلی و فلسفی و اقتصادی و غیره را که از شهر قم شما زاییده شده و نیمی از کتاب تهمت و دروغ و جعل و بد زبانی و عقده‌گشایی‌های ناشی از کمبود همه چیز و افتراهای بیشرمانه و بی‌دلیل و سند است... و نیمی دیگر تحقیقات خنده‌دار و روده بر علمی و انقلابی از این نوع ، بخوانم و به حسین جدی بیندیشم؟! پدر! مادر! و آقای نصیحت‌گوی خوشفکر مذهبی ، که می‌چویی امثال این کتابها انحرافی است و حقیقت اسلام این نیست که اینها می‌گویند ! من یک دانشجوی علوم هستم ، یک استاد و مترجم و نویسنده در زمینه‌های دیگرم ، متخصص و مجتهد نیستم که بروم خودم حقایق و اسرار را از سرچشمه‌های اصلی تحقیق کنم ، من مهندس ، طبیبم ، جامعه‌شناس یا ادیب یا اقتصاد دانم ، این کتاب و امثال این ، کتاب مذهبی شما است ، نویسنده‌اش لباس رسمی مذهبی دارد ، منبر میرود ، مبلغ رسمی دین شما است ، وابسته به کانون علمی مذهب شما است ، توی کتابش هم چندین دست خط از علمای مشهور و روحانیون برجسته چاپ شده ، یک نفر هم از دانشمندان شما کوچکترین

انتقادی به او یا کتابش نکرده ! حالا من کجا بروم تحقیقات تاریخی و فلسفی و مذهبی پیچیده بکنم و من مهندس یا طبیب یا دانشجو به این نتیجه برسم که این حرفها با حقیقت اسلام اولیه سازگار نیست ! نتیجه‌ای که علمای رسمی و مبلغین رسمی شما به آن نرسیده‌اند !

...

تمام شد! آری ، تمام شد! به من حق نمی‌دهی پدر، مادر! حق نمیدهی که اینها همه را کنار بریزم و بروم دنبال کار و زندگی ، دنبال علم و فکر و فلسفه و ادبیات و هنر؟! ...

از من هم هنوز توقع داری مثل عوام کالانعام تا گفתי آن کتاب "ضاله" است ، آن شخص مضل است به حرفش گوش ندهید ، رفتن به این موسسه جایز نیست ، نخوانید

نروید ، من هم بگویم: بچشم! نه پدر! خیالت را راحت کنم ، من از این عاشورا و انقلاب و روضه و سینه و مصیبت و داد و بیداد و گریه و کربلای تو چیزی نفهمیدم ، رها کردم !

ای مادر! تو مرا (که دختر جوانت بودم) ...

ای مادر! تو مرا (که دختر جوانت بودم) بردی به یک مجمع دینی و تبلیغی و اخلاقی ! در آنجا واعظ راجع به "شفاعت صحبت می‌کرد ، و اثری که شخصیت و انقلاب حسین در سرنوشت بشریت دارد ، و به عنوان نمونه عینی ... فرمود:

...))دراین قسمت ماجرای زنی بدکاره بیان میشود که در خانه همسایه‌اش روضه‌خوانی بوده و نذری می‌پختند و بعلتی او سر از آشپزخانه همسایه درآورده و می‌بیند آتش زیر اجاقها کم سو شده و دیگران هم در طبقه بالا به حرفهای واعظ که مصیبت نامه امام حسین را میخوانده گوش میدهند ، و آن زن شروع میکند به دمیدن در آتش

و بر اثر دود ناشی از آن از چشمانش اشک می‌آید ، اما بعد از مرگ او ، خوابش را میبینند که با شفاعت امام حسین به بهشت رفته و همان چند قطره آبی که در آن زمان ناخواسته از دیدگانش جاری شده باعث شفاعت از وی گشته لطیفی))
این بود ، مادر ، که از مذهب تو گریختم . همان شب که مرا به آن مجلس وعظ بردی و واعظت "شفاعت" را تعلیم داد و سرگذشت آن زن بدکاره را برای ما حکایت کرد ، بر خود لرزیدم! ... همانجا ، در دل ، از دین تو و واعظ تو گریختم ، گریزی که همچنان ادامه دارد ، و همچون اسبی که ناگهان دهنه و افسار و پابند را ریخته باشد و رمیده باشد میگریزم و شما هم که در تعقیبم لنگان لنگان می‌آیید تا به خیال خود مرا دوباره بچنگ آورید و رام کنید ، ناشیانه دشنام می‌دهید و با خشم و هیاهو و فریادهای وحشتناک می‌کشید و گاه که قدم سست می‌کنم و به من نزدیک می‌شوید ، هنوز به چنگ نیامده شلاق میکشید و میخواهید افسار و دهنه و زین و ساق و بند و بار را یکجا بر من تحمیل کنید و این است که نفرت و بازرم ...

می‌بینم این مذهب شما از طرفی این همه سختگیر و بی‌گذشت و خشن و متعصب است که کوچکترین لغزش را نه تنها نمی‌بخشد بلکه به علت آن ، همه فضیلتها و فداکاریها و تی از خودگذشتگی‌های تمام عمر یک شخص یا یک جمع را باطل و فاسد می‌شمارد و از

طرف دیگر ، چنان گشاد باز و مشتکی صفشود که: با یک ورد رو به قبله خواندن اگر گناهانت به اندازه کف دریاها و ریگ بیابانها و ستاره آسمانها باشد یکهو و ثواب چند تا شهید هم بالاش! و بدست آوردن شفاعت هم چنان آسان می‌شود می‌بخشد

که پیغمبر این دین ! می‌گوید: "هرگاه صلوات بفرستی بر من و بر پیغمبران قبل از من ، ما همه شفیعان تو خواهیم بود در روز قیامت". ((مفاتیح ص ۹۶۷ جیبی))

...

اینها لست و خیلی چیزهای دیگر امثال اینها که تو بنام دین و بنام تشیع و بنام این شخصیت‌های بزرگ به ما تبلیغ میکنی و نشان می‌دهی و توی مغز خودت هست و این مراسم و اعمالی که انجام می‌دهی برای من و منسل من ، برای انسان امروز ، که به دنبال عدالت می‌گردد ، و به دنبال آزادی و به دنبال مسؤلیت انسانی می‌گردد ، به دنبال حق انتخاب و سرنوشت و ساختن زندگی خودش می‌گردد و به دنبال ایمانی می‌گردد که در هر انسانی بوجود بیاوریم ، خودش بتواند تقدیر زمینی خودش و جامعه‌اش را بسازد ، چه داری که بگویی ؟

من نیز همچون نسل امروز ، همچون همه کسانی که در این جستجوهایم ، از تو بریدم و دنبال این اندیشه‌ها رفتم و مکتب‌های بزرگ ، فیلسوفان بزرگ ، هنرمندان بزرگ نویسندگان بزرگ ، و سازندگان مکتبها و ایدئولوژیهای مبتنی بر جامعه‌شناسی و روانشناسی و فلسفه تاریخ و انسان‌شناسی را پیدا کردم ، تو چه داری در برابر آنها بمن بدهی ؟ برگردان من به همان سنتهای موروثی و به همان مراسم تقلیدی بی جهت و بی ثمر! امکان ندارد .

...
* * *

خوب ، حالا دیگر نمی‌دانم چه صحبت کنم ، و به نمایندگی چه کسی صحبت کنم ! چون دیگر نه نماینده آن نسلم که تا کنون پیامشان را به شما گفتم ، زیرا که با آنها هم عقیده نیستم ، و نه به نمایندگی قطب مذهبی و قشر مذهبی و شخصیت‌های مذهبی و محافل مذهبی این جامعه می‌توانم حرف بزنم ، به این جهت که مرا به نمایندگی خودشان قبول ندارند و بعنوان یک بلایی که آمده و خدا رفعتش کند ، تلقی می‌کنند . اما حالا شما فقط قضاوت کنید چه وضعی دارم .

می‌خواهم به همدرس خودم ، همکار خودم ، استاد خودم ، به هنرمندان و روشنفکران ، معتقدان به ایدئولوژیهای مختلف ، خوانندگان ترجمه‌های بسیار بزرگ و شاهکارهای

فلسفه ، اومانیسم ، دمکراسی ، آزادیخواهی ، طرفداران عدالت و آنهایی که مسئولیت آزادی و نجات بشریت را حس میکنند ، و در طبقه من هستند و دین ندارند ، و دین را عامل انحطاط توده می دانند ،

بگویم : اسلام این جور نیست ، من فقط یک عقیده علمی و مسئولیت انسانی است که رابطه ام را با دین حفظ کرده والا ، از دین نه ارتزاق میکنم ، نه حیثیت می گیرم و نه موقعیت اجتماعی ، بلکه به خاطر عقاید مذهبی ام به همه اینها صدمه می خورد ولی من به عنوان یک حقیقت (نه مصلحت شغلی و اجتماعی و اقتصادی) معتقد شده ام ، و مثل تو هم روشنفکرم ، به آن هدفها و شعارهای تو هم معتقدم ، من هم دنبال این هستم که تبعی و ظلم را ریشه کن بکنیم ، آزادی انسانرا تامین بکنیم ، دنبال مذهبی هستم که فقر را و تضاد طبقاتی را براندازد ، به دنبال مذهبی هستم که به انسانها در همین دنیا نجات و آزادی دهد ، و دنبال مسئولیتی هستم که در همین جهان زندگی و فرهنگ و کمال برای همه فراهم آورد ، و دنبال مذهبی هستم که ترازوی عدالت را...

... اسلام این جور نیست ، من فقط یک عقیده علمی و مسئولیت انسانی است که رابطه ام را با دین حفظ کرده والا ، از دین نه ارتزاق میکنم ، نه حیثیت می گیرم و نه موقعیت اجتماعی ، بلکه به خاطر عقاید مذهبی ام به همه اینها صدمه می خورد ولی من به عنوان یک حقیقت (نه مصلحت شغلی و اجتماعی و اقتصادی) معتقد شده ام ، و مثل تو هم روشنفکرم ، به آن هدفها و شعارهای تو هم معتقدم ، من هم دنبال این هستم که تبعی و ظلم را ریشه کن بکنیم ، آزادی انسانرا تامین بکنیم ، دنبال مذهبی هستم که فقر را و تضاد طبقاتی را براندازد ، به دنبال مذهبی هستم که به انسانها در همین دنیا نجات و آزادی دهد ، و دنبال مسئولیتی هستم که در همین جهان زندگی و فرهنگ و کمال برای همه فراهم آورد ، و دنبال مذهبی هستم که

ترازوی عدالت را در جامعه امروز ، پیش از مرگ بر پا دارد ، و برای همین هم هست که مسلمانم ، و برای همین هم هست که شیعه‌ام .

یکی از دانشجویان من با لحن گوشه داری گفت: مذهب تشیعی را که تو اینجوری توجیه می‌کنی ، واقعا یک مذهب مترقی و انقلابی است؟ یا نه ، به مصلحت آنرا این چنین توجیه می‌کنی؟ گفتم: چه مصلحتی؟ ...

آنچه مرا به مذهب و تشیع می‌کشد یک حقیقت عقلی و انسانی است ، نه مصلحتی اجتماعی و شخصی! ...

...

من ، نه به عنوان یک شیعه موروثی و متعصب مذهبی ، که بعنوان یک انتلکتوئل مسؤل و متعهد اجتماعی ، روشنفکری مثل تو و با احساسات انسانی و آرزوهای مترقی ضد ارتجاعی و ضد طبقاتی که تو داری ، معتقد شده‌ام و از راه تحقیق علمی و تاریخی و با شناخت مکتب اسلام و تاریخ اسلام و آشنایی با ادیان گذشته و ایدئولوژی‌های جدید ، به این واقعیت عینی رسیده‌ام که تشیع ، از نظر اعتقادی ، مترقی‌ترین تلقی از "مکتب اسلام" و ، از نظر اجتماعی و سیاسی ، مترقی‌ترین نهضت و مردمی‌ترین جناح در "تاریخ اسلام" بوده است .

من از خودت می‌پرسم ، هر مکتب انقلابی ، مکتب مردمی و مکتب آزادی خواهی که به آن معتقدی (اصول فلسفی و علمی و استراتژیکی‌اش هر چه هست کار ندارم) آیا اگر همه هدفها و شعارهایش را خلاصه کنی ، به این دو اصل منحصر نیست که دو کار می‌خواهد بکند؟ و همان مذهب تو هر چه هست (کلکتیویسم ، ایده‌آلیسم ، ماتریالیسم دیالکتیک ، اگزیستانسیالیسم ، اومانیزم ، دمکراسی متعهد یا لیبرالیسم انقلابی و...) غیر از این است که این دو اصل را می‌خواهد جامه عمل بپوشاند؟:

یکی نظام استثمار و تضاد طبقاتی و ظلم اجتماعی و تفرقه اجتماعی را تبدیل بکند به نظام "برابری و عدالت" ، و دوم جامعه را از حاکمیت استبدادی و اشرافی رها

کند و از یک رهبری انقلابی و انسانی پاک برخوردار سازد، یکی، نظام طبقاتی جامعه را می‌خواهد تغییر بدهد و یکی، نظام حاکمیت جامعه را. گفت: چرا، گفتم: اما تو خیال می‌کنی اصول مذهبی شیعه باید ریاضت باشد، عبادت باشد، ندبه باشد و نوحه باشد؟! اینجوری نیست، باور نمی‌توانی بکنی که مذهب است و بنیادش دو اصل است و تمامی تشیع بر آن دو اصل استوار است:

(۱) عدل (۲) امامت

این همان نیست که تو در مکتبهای دیگر می‌جویی؟ و همان نیست که برای جامعه خویش و برای بشریت آرزو می‌کنی؟

شیعه بر همین دو پایه استوار است، اما چه کنم که این دو اصل را از معنی خودش انداختند، یعنی اسم آن را حفظ کردند و رسمش را نفی!!!

اگر فریبکاران که این دو را، بی‌معنی و بی‌اثر کردند، بجای اینکه معنی این دو را برداشتند، اصلاً لفظ آن را بر می‌داشتند و بجایش اصطلاح دیگری، مثل تقیه و عبادت و ریاضت و غیره را می‌گذاشتند، من می‌توانستم امروز خطاب به روشنفکران و خطاب به توده نیز فریاد بزنم که: نه! اصول شیعه اینها نیست، عدل است و امامت است! اما بدبختی ما این است که، این دو لفظ را گذاشتند، اما، معنی آن را مسخ کردند، طوری که نه عدالتش به درد عدالت می‌خورد و نه امانتش بدر امامت، امامتش نصیب شاه عباس می‌شود و عدالتش بهره "ظلمه"! و آنچه پس از هزار سال جهاد و شکنجه و عشق و پایداری و گذراندن قرنهای سیاه خلافت عرب و سلطنت مغول، دستگیر توده محروم شیعه شد، ظلم خان بود و جور خاقان، این بار در لباس "محبت مولا علی"!

همه چیز را مسخ کرده‌اند، ظاهرش را نگه داشته‌اند و معنی و روح و جهتش را عو کرده‌اند و در جهت حفظ مصالح و منافع طبقاتی و سیاسی و اقتصادی خودشان تغییر داده‌اند، اصطلاحات مذهبی را که هر کدام ظرفی هستند که یک فکر و یک عقیده را

در خود دارند ، از محتوی خالی کرده‌اند ، پوک و پوچ و بی‌مغز و بی‌روح ساخته‌اند!
و کاش خالی و بی‌مغز میکردند ، نه به جای آن از مواد تخدیر کننده خرافی و ضد
اسلامی و ضد شیعی پر کردند !

توحید را ، قرآن را ، نیایش را ، حج را ، شفاعت را ، قضا و قدر را ، توسل را ،
انتظار موعود را ، و همه را بصورت الفاظی در آورده‌اند مبهم ، خالی و یا
مسخ شده و تخدیر کننده و حتی درست ضد آنچه معنی دارد ، و درست در عکس جهتی
که نشان می‌دهد .

و تو برادر من ، خواهر من ، همکار من ، هم طبقه من ، نویسنده ، روشنفکر ، دانشمند ،
مترجم ، هنرمند ، سوسیالیست ، آزادیخواه ، جامعه‌گرا ، مترقی ، دوستدار عدالت
و خواهان رهبری و برادری ، و آرزومند رهایی و رستگاری بشر ! آنچه تو از این
اصطلاحات میفهمی ، آنچه بنام دین ، اسلام و تشیع می شناسی و می بینی ، همان
اوراد و الفاظ و مفاهیم تخدیری و تحریفی رایج است ، همان تصویری است که دستهای
غر دشمن و جهل دوست از این مکتب در ذهن پدرت ، مادرت و "محیطت" نقش کرده‌اند.
اسلام این نیست ، تشیع این نیست ، خدا و معاد و امامت و عدالت و حج و وووووو آن
نیست که تو می بینی و آن نیست که تو می گویی و نفی می کنی .

تو حق داری که نفی کنی ، اما سخن من این است که آنچه را نفی می کنی حق نیست !
خانمها و آقایان!

می‌خواهم ، به این برادر روشنفکر ، خواهر روشنفکر ، تحصیل کرده مترقی منطقی
ببزار شده از مذهب بگویم : خداوندی را که تو می گویی واضح دینی است که بشریت
را تخدیر کند ، از مسؤلیت شخصی باز بدارد و انسانها را وادار کند که نذر کنند
و به او تملق بگویند ، خدای اسلام نیست .

توحید تنها یک نظریه ماورالطبیعی ایده‌آلیستی نیست ، تنها به این معنی که
عقیده داشته باشیم "خدا در هستی یکی است و بیشتر نیست" نیست . توحید در عین

حال ، یک جهان بینی است ، یک بینش "تاریخی" و "اجتماعی" و "بشری" است ، زیر بنای وحدت هستی و "وحدت نژادی و طبقاتی" است ، نفی کننده شرک قومی و فکری و گروهی و انسانی است ! خدای اسلام دوستار "عزت" ، "علم" ، "آهن" ، "جهاد" ، "مسئولیت" ، "اراده انسانی" و "آزادی" و "ثروت" و "تمدن" و "تسلط انسان بر طبیعت" است ، انسان امانتدار او است ، حامل "روح او" ، "جانشین او در زمین" و "مسجود همه فرشتگان او" است !

...

آن خدا و دینی که من به آن معتقدم ، دین توجیه فقر نیست ، دینی است که فقر را همسایه دیوار به دیوار کفر می‌شمارد . ابوذر بزرگترین تربیت شده غلی و پیغمبر اسلام است که میگوید: "وقتی فقر از یک در وارد خانه می‌شود، دین از در دیگر بیرون می‌رود" .

...

می خواهم بگویم :

اسلام من ، ... اسلام ابوذر است ، تشیع ابوذر! که با شعارش نه علیه نظام کفر ، بلکه نظام عثمان ، خلافت اسلام ، جامع و ناشر قرآن علیه او قیام میکند و می جنگد!! آن تشیع است ، و شعارش ...

می خواهم بگویم :

اسلام من ، ... اسلام ابوذر است ، تشیع ابوذر! که با شعارش نه علیه نظام کفر ، بلکه نظام عثمان ، خلافت اسلام ، جامع و ناشر قرآن علیه او قیام میکند و می جنگد!! آن تشیع است ، و شعارش هم نه عبادت و نه تفسیر خاص از این کلام و از این اصل ، و از آن فر است ، علیه "کنز" و کاپیتالیزم است ، یعنی سرمایه داری ، گنج نهادن ، زراندوزی از راه استثمار مردم . این شعار تشیع ابوذر است :

"يا ايها الذين آمنوا ان كثيرا من الاحبار و الرهبان لياكلون اموال الناس بالباطل و يصدون عن سبيل الله والذين يكنزون الذهب و الفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم" (توبه ۳۴)

(ای کسانی که ایمان آورده اید ، همانا بسیاری از علمای دینی و روسای روحانی و راهبان و عابدان گوشه گیر - شخصیت‌های مقدس و بیزار از دنیا و اهل آخرت خالص! که به کار کسی کاری ندارند - اموال مردم را بناحق میخورند و مردم را از راه خدا باز میدارند . کسانی که زر و سیم را اندوخته و انباشته و گنج می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند ، آنان را به عذابی دردناک مرده بده!).

عثمان و کعب الاحبار (ملای یهودی تازه مسلمانی که عقل عثمان شده بود و برای ابوذری قرآن تفسیر می‌کرد) می‌گفتند: آری ، اما این آیه برای روحانیون و ملاکین و سرمایه داران و برده فروشان ادیان دیگر است !

ابوذری می‌گفت: از کجای آیه بر می‌آید که مربوط به دیگران است ؟ هر چند اول آیه مربوط به احبار و راهبان است که مسلم اهل کتابند ولی آخر آیه عام است و دلالت بر هر کس دارد ، چه به نام اسلام و چه به نام کفر ، چه به نام توحید و چه به نام شرک ، هر که طلا و نقره را گنج سازد ! و ابوذری که اسلام شناس حقیقی است ، برای نجات مردم و برای نجات از گرسنگی و نجات از فقر و نجات از تضاد و نجات از اشرافیت ، در مبارزه با رژیم‌هایی که قانونش قرآن بود و شعارش جهاد و هر دو ابزار دست غارت و استثمار ، جانش را باخت تا نشان دهد و به من و تو روشنفکر بفهماند که اسلام دین استثمار نیست ، ابزار توجیه فقر و تحکیم طبقات نیست! اسلام عثمان چنین است .

می‌خواهم به این نسل بگویم :

‘ برادر روشنفکرم : حجتی که تو راست هم گفتی و مسخره کردی ، حجتی حاجی است ! خواهر

حج ابراهیم ، میعاد هر سال و هر نسل انسان است با ابراهیم . چه میعادى ؟ که چه بکنند ؟ بر سر نهضتى که او در جهان آغار کرد باز با او همه سال پیمان ببندند و هر نسلى در زندگى با او عهد کند . چه نهضتى ؟ برای اولین بار ، نهضت استقرار توحید و نابودى شرک .

خواهید گفت ، حالا شرک نیست ، بتها را هم که او شکست و حالا دیگر بتى وجود ندارد . چرا ، وجود دارد و بیشتر و قویتر از همیشه وجود دارد ! ابراهیم فقط یک شخصیت تاریخی نیست ، پیامبران بعد از او ، حتى پیامبر من ادامه دهنده راه اویند . پس راه ابراهیم راهى است که هنوز رونندگان باید برایش بروند ، و نهضتش ، نهضت زندگى است ، و شرکى که او با آن مبارزه مى کرد امروز بیشتر از زمان او بر جهان حکومت مى کند ، و بدتر و خشن تر ، اما پنهانى !

یک نمایش عظیم بشرى است ، هر سال و هر نسل ، هر انسانى موظف است که از زندگى حج

و نظام اجتماعى و بندها و پیوندهاى خود ببرد... کفن پوش شود و وارد صحنه پر شکوهى گردد که در آن ، هر فردى نقش ابراهیم و داستان پر حرکت و پر هیجان این مهاجر تاریخ را بازی میکند ، صحنه اى که در آن هر کسى بازیگر نقش اول است و چنان مراسم پر تکان و انقلابى ، با تمام حرکات و حالات و اطوارش ، خاطره عظیم ابراهیم و هاجر و اسماعیل را تجدید میکند و تجسم مى بخشد ...

محور اصلی حج نقطه اى است که قبله انسانهاست و نقطه مرکزی طواف یعنی کانون همه حرکات زندگى فرد ، و آن ، خانه هاجر است ، آرامگاه هاجر است .

عجاىبى که با ابراهیم همگامى کرد ، عملش مانند اعمال ابراهیم بعنوان مناسک و فرائد حج همه ساله بوسیله میلیونها مسلمان تقلید و تجدید میشود . آرى ، همه چیز نابود شونده است جز آنچه رو بخدا دارد . خدا از میان همه پیامبرانش ، مصلحانش ، مقربانش ، عزیزانش ، و همه مردم جهان ، یک سرباز گمنام انتخاب میکند

‘ و مدفن او را پهلوی خانه مطاف هر سال و هر نسل تاریخ بشری اعلام میکند . او کی است ؟ او بر خلاف آن مذهبی که زن را یک انسان پست و حقیر و مهجور میداند ، این خدا از میان همه این چهره ها در تاریخ ، یک زن (هاجر) را انتخاب میکند ، یک اسیر ، یک مادر ، و او را در جوار این کعبه دفن میکند ، و مزار او را جز خانه خودش اعلام میکند و به همه انسانها ، حتی پیامبران بزرگش ، فرمان میدهد که گرد این خانه طواف کنند . این است آن حجی که هر عملش رمزی است و درس و حکمتی بر و تهذیبی و اصلاحی ...

این است آن حجی که بعد رفتیم و دیدیم که چه کردند ، و بعد نتیجه گیریش چه بود ! و چه کسانی رفتند ! اکثریت کسانی بودند که تمام عمرشان را به آزادی هر کار کردند ، بدون قید و بند و بدون مسئولیت ، حالا که مرگ به آنها نهیب زده است ، برای اینکه به نکیر و منکر در آخرین لحظه های زندگی یک باجی بدهند ، آمده اند آنجا ، و برای همین هم در اواخر عمر میروند که بعدش کاری نمانده باشد ، بعد هم بر میگردند که بمیرند ، و آنجا بگویند این فرضیه هم انجام شد! و یک قرضی بود که از گردنم انداختم !...

نتیجه حج آن نبود که تو دیدی ، پدر و مادرت و نسل مومن رفتند ، و وقتی برگشتند ، ... دیدی هیچ فرقی نکرده و با کسب تیترو عنوان حاجی با دست بازتری دوباره تملق و چاپلوسی ، خیانت و کثافتکاری ، و بعد دیدی تنها نتیجه گیری که او کرده است و تو میتوانی ببینی این است ، که چمدانش را باز کردی! ، نتیجه گیریش فقط برای تو و خانواده ات بود که مقداری سوغات آورده بود . و نتیجه بهتر و بهره کافی تر برای سرمایه داران ژاپنی که از سنت ابراهیم خلیل بت شکن کامروا شدند ! میخواهم بگویم :

آری ، قرآنی که تو میگویی درست است ، اما کدام قرآن ؟ ...

میخواهم بگویم :

آری ، قرآنی که تو میگویی درست است ، اما کدام قرآن ؟ قرآن بعنوان شی متبرکی در دست جهل ؟ قرآن بعنوان پرچمی بر سر نیزه های جنایت؟ یا قرآن، بعنوان کتابی که قبایل وحشی پراکنده در صحرایی را در کمتر از یک ربع قرن ، تعیین کننده سرنوشت جهان و کوبنده قدرتهای عالمگیر میسازد و در کمتر از یک قرن ، فرهنگی نو و انقلابی در تمدن بشری می آفریند ؟

قرآن کتابی است که با نام " خدا " آغاز میشود و با نام " مردم " پایان می یابد! کتابی " آسمانی" است اما - بر خلاف آنچه مومنین امروزی می پندارند و امروز قیاس میکنند - بیشتر توجهش به طبیعت است و زندگی و آگاهی و عزت بی ایمانان

و قدرت و پیشرفت و کمال و جهاد ! کتابی است که نام بیش از هفتاد سوره اش از مسائل انسانی گرفته شده است و بیش از سی سوره اش از پدیده های مادی و تنها دو سوره اش از عبادات ! آن هم حج و نماز !

...

این کتاب را از آن روزی که به " حيله دشمن " و به " جهل دوست " ، "لایش" را بستند ، "لایه"اش مصرف پیدا کرد و وقتی "متنش" متروک شد ، "جلدش" رواج یافت و از آن هنگام که این کتاب را - که "خواندنی" نام دارد - دیگر نخواندند ، برای تبرک و اسباب کشی بکار رفت ، از وقتی که دیگر درمان دردهای فکری و روحی تقدیس

و اجتماعی را از او نخواستند ، وسیله شفای امرا جسمی چون دردکمر... شد ، و چون در بیداری رهایش کردند ، بالای سر ، در خواب گذاشتند و بالاخره اینکه می بینی ، اکنون در خدمت اموات قرارش داده اند و نثار ارواح گذشتگان میکنند و ندایش از قبرستان های ما بگوش میرسد ، از آن است که نمیدانی برادر و خواهر روشنفکر من ! نمیدانی که چه کوششها کردند تا آنرا از میان زنده ها دور کنند و

اثرش را از زندگی قطع کنند و ندایش را ، هم در صحنه های " جهاد " خاموش کنند و هم در حوزه های " اجتهاد " !

...

گفتند : اسراری را که فقط در نقطه زیر "ب" در بسم الله نهفته است ، اگر کسی بخواهد تفسیر کند یک عمر کفاف نمی دهد ! گفتند : قرآن هفتاد " بطن " دارد و هر بطن آن باز هفتاد بطن و همینطور ! این درست است اما این را طوری معنی کردند که یعنی نباید نزدیکش رفت ، یعنی هر کس قرآن را گشود و خواند و در آن اندیشید و از آن چیزی فهمید محکوم شود و هر چه از آن فهمیده مطرود و مشکوک اعلام شود .

...

گفتند ، " هر کس قرآن را با عقل خویش تفسیر کند ، باید در نشیمنگاهش آتشی فرود آید " ، در حالیکه سخن پیغمبر " من فسر القرآن برایه فلیتبو مقعده من النار " است ، یعنی هر کس با " نظر خودش " ، " رای " خودش ، قرآن را تفسیر کند ... ، و این سخنی بسیار علمی و منطقی است و اصل تحقیق است که محقق ، در جستجوی حقیقت ، باید ذهنش را از نظریات شخصی و عقاید قبلی و به اصطلاح دانشمندان اروپایی از " پیشداوری " خالی کند تا وقتی متنی را تفسیر میکند معنی حقیقی آن را بتواند دریابد ، نه اینکه هر کلمه ای و تعبیری را با رای قبلی خود به روز تطبیق دهد و با سلیقه و عقیده خاص خود آنرا توجیه و تاویل نماید . می بینیم چطور هوشیارانه " رای " را " عقل " معنی کردند و چون خواندن و فهمیدن و عمل کردن به هر سخنی و کتابی جز با " عقل " امکان ندارد ، مردم را از ترس اینکه مقعدشان نسوزد ، از خواندن و فهمیدن و عمل کردن به قرآن ترسانند و بعد خودشان در حالیکه " تفسیر به عقل " را تحریم کردند ، بر خلاف همین حدیث ، قرآن را سراسر به " رای خود " تحریف و توجیه و تاویل کردند و بصورت کتابی معرفی کردند که همه اش در تعریف و تمجید یا فحش و بدگویی نسبت به چند نفر از اشخاص پیرامون پیغمبر است و آن هم چون از آنها

می ترسد ، همه اش به گوشه و کنایه و غیر مستقیم است ، بطوریکه خود آنها هم متوجه نمی شده اند !

... چقدر هوشیارانه دشمنان اسلام خواستند ریشه را قطع کنند ، چون فکر کرده بودند با همه آن زمینه سازی ها برای اینکه قرآن را در میان مردم ببندند و صدایش خاموش کنند و فکرش را مجهول و متروک سازند و جلدش را و جسمش رواج دهند ، باز را خطر این هست که روزی ، روشنفکرانی به این زمینه سازی ها گوش ندهند و این کتاب را باز کنند و بخوانند و از آن الهام گیرند...

می بینی دوست روشنفکر من که چه کردند و چه ها که نکردند ؟

کاری کردند که : قرآن (که متاب خواندن و اندیشیدن و فهمیدن و روشن شدن و راه یافتن و برخاستن و عمل کردن بود) شد یک شی مقدس و متبرک که مصرف واقعیش ، در "هدایت" پیروانش و "نشان دادن راه حل و مسئولیت انتخاب انسانی" ، فقط "استخاره" است ! وظیفه پیروانش هم در برابر آن تعظیم و تکریم و تجلیل و بوسیدن و بی وضو بدان دست زدن و توی قاب گذاشتن و کنار آینه نهادن و در بند قنناق و سفره عقد و خانه نو و روی سر مسافر ووو !

ویل دورانت می گوید : این آیه قرآن ، " فمّن اغتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم " ... (هر که بشما تجاوز کرد ، شما نیز ، به همانگونه که بر شما تجاوز کرده است ، بر او تجاوز کنید!) ، در مقایسه با آیه انجیل که "اگر بر نیم رخ چپت سیلی زدند ، نیمرخ راستت را پیش آر و اگر عبایت را خواستند ، ردایت را نیز ببخش" ، روشن میکند که قرآن یک "اخلاق مردانه" را تعلیم میکند و انجیل "اخلاق زنانه" را !

آری ، روشنفکر حق طلب ! که از جمود و انحطاط جامعهات رنج میبری و قرآن را این که در دست این مومنین هست تلقی میکنی ! روشنفکر کسی است که مسائل را سطحی چنین

نمی‌نگرد، قرآن را چگونه و کجا شناخته‌ای؟ قرآنی که تو می‌شناسی و می‌بینی، شیء مقدسی است که امروز در دست جهل و فریب، ابزار استخاره و تیمن و تبرک شده آن

است، آنچنان که دیروز نیز، بر نیزه زور و ظلم، ابزار تزویر شده بود، آنچنان که پیش از آن نیز، جمع آوریش، برای قاتل ابودر، وجهه تقدس دینی و تقرب به مومنین شد!

قرآن را عوامانه - یعنی درست مثل عوامی که بدان معتقدند - نباید این چنین شناخت، آنرا همچون یک کتاب باید گشود و خواند و اندیشید و اثر آن را در تاریخ بررسی کرد، نقش آنرا در برابر هجوم فکری و فرهنگی و سیاسی استعمار در آسیا و آفریقای صد و پنجاه سال اخیر تحقیق نمود و آنگاه شناخت و دید که کتاب اندیشه و آزادی و عدالت و قدرت است.

...

میخواهیم بگوییم،

خواهر! برادر!

فلسفه معاد، در اسلام راستین، فلسفه نفی "معاش" نیست، وسیله‌ای در دست طبقه روحانی و زورمند و زراندوز برای اغفال مردم از زندگی مادی و از توجه به جهان و جامعه نیست، "بهشت آخرت" در اسلام حقیقی، امید واهی‌یی برای جبران "دوزخ دنیا" نیست، اساساً "دعوت اسلام برای اندیشیدن به زندگی پس از مرگ، به سعادت و لذت و برخورداری و رفاه انسان در دنیای دیگر، به این معنی نیست که به این دنیا نیندیشیم و به زندگی پیش از مرگ اهمیت ندهیم و به قیمت ویرانی دنیا و محرومیت و ذلت در زندگی، آبادانی آخرت و برخورداری و رستگاری قیامت را کسب کنیم.

درست برعکس، و درست برعکس بینش عامیانه و منحط مذهبی رایج، اسلام، معاش و معاد را، مادیت و معنویت را، و دنیا و آخرت را از هم جدا و با هم متضاد

نمیداند، بلکه اساساً "دنیا را تنها جایگاه کار و تولید و تکامل و سازندگی و کسب ارزشهای مادی و معنوی و سعادت اخروی" معرفی میکند، دنیا وسیله کسب ارزشهای و بدست آوردن شایستگیهای بهشتی است. اساساً دنیا اصل است و زندگی پیش از خدایی

مرگ اصل است و آخرت فرع بر دنیا است، بدین معنی که زندگی اخروی، سعادت و رستگاری الهی و سرنوشت نهایی آدمی در معاد، نتیجه و معلول سرگذشت آدمی در زندگی این جهانی است. اصل "الدنیا مزرعه الاخره" رابطه دنیا و آخرت را "جهان بینی اسلامی" نشان میدهد. آخرت محصول طبیعی و منطقی دنیا است و (درست در عکس بینش منحط مذهبی های فعلی و انتقاد نابجای ضد مذهبی های فعلی) با کار و تولید و آبادی زندگی دنیا است که "محصول آخرت" بدست می آید، نه، آن چنانکه این دو قطب متضاد (هر دو) می اندیشند، با خرابی مزرعه دنیا!

حضرت رسول در یک جمله کوتاه و قاطع و روشن این اصل را چنان بیان کرده است که آنرا به عنوان مترقیترین شعار سازنده و علمی و ضد خرافی باید طرح کرد:

من لا معاش له، لا معد له

هر که زندگی مادی ندارد، زندگی اخروی نیز ندارد!

بنابر این کسانی که تحمل فقر و ذلت و اسارت و بیماری و عقب ماندگی و ضعف و بدبختی خود را در زندگی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی (که استبداد، استثمار و یا استعمار برایشان فراهم آورده اند) عامل جبران و پاداش الهی و کسب ثروت و عزت آخرت و رستگاری و عافیت و ورود به بهشت می پندارند، فریب دنیادارانی را خورده اند که، بنام دین، آنها را "استعمار" کرده اند و به تحمل و شکنجایی بر سرنوشت شوم خویش وا داشته اند! قرآن به اینان و نیز به روشنفکران ضد مذهبی که هر دو این فریبکاری استعماری را بنام مذهب تلقی کرده اند پاسخ میدهد که:

من كان في اعمى ، فهو في الاخره اعمى واصل سببها
هر که در این جا ، در زندگی این جهانی ، در زمان و جامعه خویش ،
نابینا و ناخودآگاه است ، در آخرت نیز نابینا و ناآگاه است و گمراه‌تر!
می خواهیم بگوییم :

خواهر ، برادر !

دعا عامل عجز و ذلت و نفی اصالتها و ارزشها ...

می خواهیم بگوییم :

خواهر ، برادر !

دعا عامل عجز و ذلت و نفی اصالتها و ارزشهای انسانی نیست ، دعا وسیله ای برای
بدست آوردن آنچه محال است و نامعقول و بی منطق ، نیست ، "دعا" هرگز جانشین
"وظیفه" نمی شود و مسؤلیتهای فرد یا جامعه را سلب نمی کند ، دعا گریزگاهی
برای فرار تعهداتی که هر کس در برابر زندگی ، مردم ، جامعه و سرنوشت خویش
دارد نیست. ماده‌ای که لکه زشتی و پستی و ننگ و خیانت را بشوید نیست ، کلکی که
ناشایسته و محکوم را از راهی غیر منطقی و غیر قانونی ، پاداش دهد و رستگار
سازد نیست .

...

اما تاسف این است که روشنفکر ، از روی کتاب دعاهایی که اکنون در میان ما رواج
یافته است (و بازار قرآن را هم کساد کرده است!) و نیز از طرز فکر و شیوه زندگی
گروهی که اکنون اهل دعا و توسل‌اند (و تمام ساعاتی را که از مشغولیات روزمره
کسب و کار خود فارغ شده‌اند و میبایست آن را به "وظیفه‌اسلامی" خود اختصاص
دهند ، فقط به قرائت دعا میپردازند و آنهم هر دعایی که در کتاب دعا چاپ کرده‌اند
و آنهم بدون اینکه معنی جملاتی را که بر زبان میرانند بفهمند و چیزهایی را که
با اصرار و گریه از خدا می طلبند بدانند چه چیزهایی است و اصلا مفهوم حرفهایی

را که با خدا می زنند احساس نمی کنند!) یعنی از همین نمونه های انحرافی ، معنی دعا را استنباط کرده و بدان حمله می کند و درست هم حمله میکند ، اما اینکه به عنوان دعای اسلام تلقی میکند درست نیست . برای شناخت دعای اسلام ، باید دید پیامبر اسلام ، علی و حسین و فاطمه و زینب اسلام ، و پرورده های ناب اسلام (یعنی ابوزرها و عمارها ووو) چگونه دعا می کرده اند و چه می خواسته اند ؟ آیا اینها معنی دعا را بهتر می فهمیده اند یا این دعاخوانهای حرفه ای موجود ؟ آیا دعا در زندگی اینان عامل نفی مسؤلیت های اجتماعی و فرار از انجام وظیفه بوده است ؟ اینان هم ، مثل این "کتاب دعابازها"ی مقدس مآب ، برای کسب ثواب شهادت و شایستگی بهشت و جلب رضای خدا ، فقط دعا "قرائت" می کرده اند ؟

...

میخواهم بگویم :

خواهر ! برادر!

قضا و قدر ، آن چنان که پدر و مادر تو و قیافه های حرفه ای مذهبی در محیط تو می فهمند و آنچنان که تو از آنها فهمیده ای ، نه تنها قضا و قدر اسلامی نیست که اساسا ضد اسلامی است و نه تنها ضد قضا و قدر اسلامی بلکه ضد همه احکام و قرآن و مسؤلیتها و وظایف و نفی کننده اصل نبوت و وحی و دعوت دین است . اگر آنچنان است که هر چه پیش می آید و هر کس و هر چه می کند و هر جور هست از پیش معین است و بر او تحمیل و اراده هیچکس در سرنوشتش دخیل نیست ، پس پیامبران برای چه آمده اند و هدایت خلق چه معنی دارد و بایستن و نبایستن یعنی چه ؟ این "جبر الهی" بر خلاف صفت "الهی اش" سوغات زرتشتی ها است و این است که پیغمبر اسلام می گوید: القدریه مجوس هذه الامه! بعدها که صوفی گری هندی از شرق و فلسفه بافی یونانی از غرب ، به کمک خلافت رواج یافت این فکر ضد انسانی ضد اسلامی طرح شد.

لااقل به عنوان سند ، قرآن باید ملاک تحقیق تو باشد:

کل نفس بما کسبت رهینه (هر فردی ، در گرو دستاورد خویش است).

تی قیامت ، سرنوشت هر کسی تحقق نوشته قبلی و جبری خارج از اراده او نیست. قرآن
ح

که برای یک محقق ضد مذهبی هم ، از نظر شناخت حقیقت اصلی عقاید اسلامی ، سند

معتبرتری است از "فرمایشات" مدعیان رسمی علوم مذهبی ، که مغزشان را انباشته‌اند

با فلسفه یا تصوف و یا افسانه‌های اسرائیلی و غیر اسرائیلی که در کتب مذهبی

ما راه یافته ، بسیار روشن و قاطع و همه کس فهم ، خطاب به همه می گوید که قیامت

چه روزی است و چیست؟

قیامت :

یوم ينظر المرء ما قدمت يداه !

(روزی است که فرد ، آنچه را به دو دست خویش ، پیش فرستاده است ، مینگرد) !

همواره قرآن تکرار میکند که هر قومی و جامعه ای که در تاریخ نابود شده اند

بخاطر آن بوده است که خود بر خود ستم کرده اند!

... قرآن هر تغییری را در نظام فکری یا اجتماعی یک جامعه معلول تغییر طرز تفکر

و احساس و روح اجتماعی مردم میداند و در نتیجه انسانها را مسئول تقدیر تاریخی

و سرنوشت اجتماعی و وضع زندگی و نظام حاکم بر جامعه خویش اعلام میکند. "ان الله

یغیرما بقوم ، حتی یغیروا ما بانفسهم" !

اساساً ، بجای اینکه خودمان فلسفه بافی کنیم و یا به فلسفه بافیها و "معارف" این

و آن گوش دهیم و آنگاه برای قضا و قدر و آثار آن در زندگی انسان علم نمایی و

فضل فروشی و تحقیقات متافیزیکی کنیم ، یا بر عکس : تحلیل های روشنفکرانه و

انتقادات مترقیانه ، خیلی ساده تر و روشن تر و مطمئنتر ، به طرز فکر و شیوه

زندگی و نوع کار و مبارزه شخصیت‌های نمونه اسلام نخستین پردازیم و آنگاه ببینیم

آنها، که بی شک معنی قضا و قدر را بهتر از علما و فلاسفه و عرفا و عوام مسلمان می فهمند، کجا این عقیده آنانرا از تلاش و جهاد و اراده و مسئولیت و کار برای تغییر سرنوشت جامعه و نظام زندگی و انتخاب شیوه اندیشه و اخلاق خویش مانع می شده است و چگونه از قضا و قدر اسلامی معنی "جبر متافیزیکی" می فهمیده اند؟ قضا و قدر، به معنی اسلامی (نه مسلمانی) عامل حرکت و پیشرفت و قبول فداکاری و مسئولیت و استقبال از خطر و مرگ در راه هدف و دعوت به مبارزه با انحطاط و فساد و ستم بوده است و اینکه "هر چه پیش آید باید پیش می آمده و فقیر و ذلیل را خدا فقیر و ذلیل کرده و غنی و عزیز را او غنی و عزیز آفریده به این معنی که خود ما هیچ نقشی در این سرنوشت نداشته ایم و چون هر کاری از قبل معین شده، هر کاری برای تغییر وضع بیهوده است"، از وقتی برای قضا و قدر تفسیر شده است که اسلام رفته است و فقط مسلمین مانده اند! و عامل انحطاط و تن دادن به وضع موجود این تفسیر را رایج کرده است و آنها که با تاریخ اسلام آشنا می دانند که اساسا این تفسیر و این معنی را، اول بار، بنی امیه و علمای وابسته به این رژیم در ذهن خلق رواج دادند و پیداست چرا!

...

... مثلا میدانیم که در مبانی اعتقادی شیعه، همچنانکه عدل و امامت هست، توسل و شفاعت و عبادت و تقوی و تزکیه نفس و توبه و تقیه و تقلید هم هست، این مبانی بیشتر جنبه فردی و روحی و اخلاقی دارد و گذشته از آن، ساده تر میتوان تحریفشان کرد و مردم را به آن وسیله از مسائل حاد زندگی اجتماعی و پرداختن به مسئولیتهای جمعی و اندیشیدن به عوامل و علل بدبختی و تضادها و تبعیها بازداشت و به نام تقیه و تقلید، ساکتشان کرد و...

... مثلا میدانیم که در مبانی اعتقادی شیعه، همچنانکه عدل و امامت هست،

توسل و شفاعت و عبادت و تقوی و تزکیه نفس و توبه و تقیه و تقلید هم هست ، این مبانی بیشتر جنبه فردی و روحی و اخلاقی دارد و گذشته از آن ، ساده تر می‌توان تحریفشان کرد و مردم را به آن وسیله از مسائل حاد زندگی اجتماعی و پرداختن به مسؤلیتهای جمعی و اندیشیدن به عوامل و علل بدبختی و تضادها و تبعیها بازداشت و به نام تقیه و تقلید ، ساکتشان کرد و به بهانه عبادت و تزکیه ، به خود سربندشان ساخت !

یا مثلا در تاریخ شیعه، پدیده های مختلفی هست و ائمه شیعی، بسته به شرایط و متناسب با اوضاع و احوال اجتماعی عصر خویش، جبهه گیری و تاکتیک و شیوه خاص عمل مختلفی داشته اند، مثلا امام حسن صلح می کند و امام حسین انقلاب، و امام سجاد به عبادت و دعا می پردازد و امام صادق به تدریس و علم و فرزندش، امام موسی بن جعفر، زندگی را در زندانهای سیاه هارون میگذراند و همانجا جان میدهد، و فرزندش، امام رضا، ولایت عهدی مامون را بظاهر میپذیرد و ائمه دیگر تقیه میکنند و مبارزه نظامی یا سیاسی آشکار را بیهوده و حتی زیان آور می بینند و به هر حال، هر کدام، بسته به شرایط زمان خویش شکل مبارزه را بگونه ای انتخاب می کنند و بنابر این، برای تردستیهای بازیگر افکار و سازنده عقاید و عواطف جامعه، طبیعی تر و ساده تر این بود که اصول مذهب شیعه را، بجای "عدالت و امامت"، مثلا تقیه و عبادت عنوان میکردند و در ذهن ها رواج میدادند و یا بجای "قیام حسین" مثلا "صلح حسن" را طرح میکردند و هر سال برایش مراسمی برپا میساختند و از آن سخن میگفتند و با تکیه شدید و مداوم و تلقین و تکرار همیشگی این حادثه و تحریف ساده مفهوم حقیقی آن، روح مسالمت جویی با دشمن و سازش و پذیرش و تحمل ظلم و زور و بیهودگی مبارزه و منطقی بودن و شرعی بودن تسلیم را، به سود خود، نتیجه گیری میکردند و تبلیغ می نمودند و صلح و سازش و تسلیم را

حتی به عنوان یک وظیفه مذهبی و تکلیف شرعی و لازمه اعتقاد به امامت تفسیر و تاویل مینمودند .

اما چنین نکردند و بجای آنکه رسماً اصول خاصه تشیع را تقیه و تقلید اعلام کنند، همان عدالت و امامت را که بود گذاشتند و بجای آنکه در تاریخ شیعه تکیه را از قیام حسین بردارند و بر روی صلح امام حسن بگذارند همه تاریخ را به روز عاشورا منحصر کردند و حتی، بیش از آنچه در گذشته بود، بر عدالت، امامت و کربلا تکیه کردند، یعنی بر سه کانون آتش زا و روشنفکر و سازنده مسئولیت اجتماعی و سیاسی و انقلابی! و تمام موفقیت بینظیرشان هم در همین حیلۀ هوشیارانه و عمیقشان بود که همین سه کانون آتش را سرد کردند و سه چشمه جوشنده آگاهی و روشنائی و حیات و حرکت و جهاد را از سرچشمه آلودند، مسموم کردند و رنگ و طعم و بو و اثرش را چنان عو کردند که نه تنها توده ناآگاه گه روشنفکر مترقی و آگاه هم که شیفته عدالت و رهبری و انقلاب علیه ظلم و استبداد و اشرافیت است، مذهبی را که بر همین سه اصل استوار است باز میشناسد و آنرا عامل انحطاط و تخدیر و ذلت می‌شمارد !

...

علی به عاصم بن زیاد حارثی، که زهد و ریاضت "پیشه" کرده بود، با خشم، تشر میزند: شیطان پلید ترا چنین پرشان و گمراه ساخته است . چرا ای "بزرگترین دشمن خویش!" به خانواده و فرزندان رحم نکردی؟ و چرا آنچه را خدا حلال کرده است بر خود حرام میکنی؟

و او که دچار بدفهمی پارسایی علی شده بود و "زهد انقلابی" او را (که پارسایی انسان مسئول است) "زهد صوفیانه" و "ریاضت کشیهای راهبان" پنداشته بود و نشانه مذهب "فقرپرستی" گفت: "یا علی، پس تو چرا چنین جامه ژنده و خشن و خوراک نامرغوب و غیر مطبوع داری؟"

و علی ، با خشم ، بر سرش کوفت که:

... "وای بر تو! من مثل تو نیستم . وظیفه من سنگین است، خداوند بر پیشوایان
دادگر و رهبران جامعه واجب کرده که زندگی خود را با زندگی محرومترین افراد
جامعه شان برابر و هم اندازه سازند و بسنجند" .

خواهر و برادر و هم گروه و هم نسل روشنفکر ! چگونه بگویم ؟
آن خدایی که من به او معتقدم ، خدایی است که خانه خودش را ، مثل معابد دیگر ،
وسیله چاپیدن انسانها نمیکند که با قربانی ، با نذر و با باج دادن به
نمایندگان ، او را راضی کنیم ! ...

خواهر و برادر و هم گروه و هم نسل روشنفکر ! چگونه بگویم ؟
آن خدایی که من به او معتقدم ، خدایی است که خانه خودش را ، مثل معابد دیگر ،
وسیله چاپیدن انسانها نمیکند که با قربانی ، با نذر و با باج دادن به
نمایندگان ، او را راضی کنیم ! آن خدا ، خدایی است که مردم را "عیال خودش"
میخواند و خانواده اش (اناس عیال الله) ، خدایی است که خانه خودش را خانه مردم
میخواند (ان اول بیت وضع للناس) ، خدایی است که جامعه بشری ، در کنار انسان و
همدست و همدستان انسان ، با ظلم و با جور و فساد مخالفت میکند ، خدایی است که
پیامبر بزرگش ، پیامبر شمشیر است و بقول رودنسون "پیامبر مسلح" است (او به عنوان
حمله این وصف را می آورد و من به عنوان افتخار!) البته پیامبر من مثل پیامبر
مسیحیت کاتولیک رومی نیست که میان ظالم و مظلوم ، آقا و برده ، استعمار روم و
استعمارزده فلسطین ، عشق و محبت تبلیغ کند و با چند تا نصیحت (که به درد موضوع
انشاء میخورد) در برابر امپراتوری وحشی و نظامی جهان ، بخواهد توده ذلیل را
نجات دهد و بعد هم دو تا آجان بیایند و منجی قوم اسیر را مثل یک اسیر بگیرند و
ببرندش بالای دار و پیامش هم این باشد که "ای ملت اسیر استعمار رومی! کار قیصر

را به قیصر واگذار کنید و کار خدا را به خدا! اگر آنها به یک طرف صورتتان کشیده زدند رسالت شما این است که طرف دیگر صورتتان را تقدیم ظالم کنید!"

اما پیامبر ما پیامبر شمشیر است در برابر جنایت و خیانت، و دیدم شمشیری که با آن، بنی قریظه را دسته دسته ذبح کرد و در چاه ریخت، آن شمشیر که دیگر غلاف شد، ما را دسته دسته ذبح میکنند و در چاه میریزند! این پیغمبر مذهب من، پیغمبر قدرت و پیغمبر عزت است.

ویل دورانت میگوید: "هیچ پیغمبری به اندازه محمد، پیروانش را به نیرومندی تحریص و ترغیب نکرد و هیچ پیغمبری به اندازه او در این راه توفیق نیافت."

پیغمبر زندگی این جهان است، پیغمبر حکومت عدل است و پیغمبر کار و تولید است. خانه ای که در آن زندگی میکند، از همه پارسایان پارسایانه تر، و زندگیش از همه عابدان منزوی و گوشه گیر، ساده تر! و همه زندگیش در خدمت جامعه و مردم.

و علی، جانشینش همچنین! و همه پیشوایان این مذهب در کار مبارزه با ظلم و جوری که بنام خدا و بنام قرآن، در جهان ایجاد کرده بودند، نابود شدند، پیش از مردم کافر و غیر مسلمان، اینها که خانواده پیغمبر بودند، قربانی شدند!

چگونه بگویم؟ کدام وسیله را من و امثال من داریم که به طبقه خود این پیامها را تبلیغ کنیم؟

...

از اینطرف، مومنان راحت و بی درد (که از نظر آنها چیزی نشده تا بترسند و بجنبنند)، صدها و هزارها منبر دارند، محراب دارند، مسجد دارند، تکیه دارند و وسیله انجام همه مراسم دینی شان را دارند!

در این وسط، گروهی که مثل من فکر میکنند، بی وسیله و بی پناه و بی پایگاه، آواره مانده اند!

اگر با زحمت و رنج و هزار مشکل و تصادف کتابی منتشر کنند، آن گروه حمله میکنند

که: امروز، قرن بیستم! باز کتاب دینی! باز ابودر غفاری! و آن گروه حمله میکنند که مثلا: چرا جلوی نام پیغمبر اسلام "ص" نگذاشته‌ای؟ کجا است این کسی که جلوی اسم پیغمبر به اندازه کافی صلوات ننوشته تا حدش بزنی!

پس مذهبی و نیروی مذهبی بازاری و فادار به "کهنه سنتها" را میبینیم که همه امکانات موروثی و سنتی برای انجام اعمال و مراسم و بیان افکارش و تلقیناتش هست. آن ضد مذهبی طرفدار "نئومکتبها" هم، همه اندیشه‌ها و قلمها و بیانه‌های نور را در اختیار دارد. در این وسط، کسانی که مثل من گرفتار شده اند، و مثل یک دانه گندم، در لای این دو سنگ آسیایی که "جامعه امروز" و "زمان ما" نام دارد، یا له می‌شوند و آرد می‌شوند و به تنور می‌روند و از آنها برای جوعشان نان می‌پزند، و یا فریاد می‌زنند و خفقان می‌گیرند و نعره و ناله‌شان بگوشی نمی‌رسد، "تنها"ها هستند و هیچ وسیله‌ای ندارند، برای این طبقه، در این جامعه، یک سقف نیست! که اگر باشد فرو میریزد، یک موسسه‌ای نیست، که اگر باشد، باید لجن مال شود! یک زبان و یک قلم نباید وجود داشته باشد، که اگر باشد، باید بریده و شکسته شود!

اگر شما بعنوان مسلمان، بعنوان شیعه، بعنوان شخص مسئول و مومنی که به ایمانش عمل میکند، و به عنوان کسانی که میدانید خدا به آن شکلی که دیگران فهمیده اند نیست، ... و اگر معتقدید به تشیع راستین، ... و اگر معتقدید که این مراسم دینی و مذهبی و اعتقادی که در این مملکت انجام میشود، نمیتواند نیاز زمان و عصر را برآورده کند، ... برای این نسلی که از آن سخن گفتم کاری کنید!

این نسل دارد از دست می‌رود، این نسل در میانه دو پایگاه تجدد و تقدم، دو قطب مجهز و شکل گرفته سنت و بدعت، املیسم و فکلیسم، ارتجاع و انحراف، مقلدین گذشته و مقلدین حال، کهنه پرست و غرب پرست، متعصب مذهبی و متعصب ضد مذهبی ... تنها مانده و بی پایگاه و بی پناه. این نسل نه در قالبهای قدیم موروثی مانده است و

نه در قالبهای جدید تحمیلی و وارداتی شکل گرفته و آرام یافته، در حال انتخاب یک ایمان است، نیازمند و تشنه است، آزاد است اما آواره، از مذهب (آنچنان که هست و بر او عرضه میشود) گریزان است و از آن نومید، ایدئولوژیهای غربی را، مدهای فکری را و تیپهای اخلاقی و اجتماعی و زندگی مدرن را و استعمار فرهنگی جدید را نپذیرفته و در جستجوی مکتبی است که به او انسان بودن و به جامعه اش آزادی و آگاهی و عزت و به او ایمانی روشنگر و سلاحی اعتقادی در مبارزه با جهل و ذلت و اسارت و عقب ماندگی و تضاد طبقاتی ببخشد .

اگر میدانید که اسلام راستین میتواند به او پاسخ این نیازها را بدهد، اگر معتقدید که تشیع راستین علوی به او چنین سلاحی را میبخشد، برای او، برای اسلام و برای تشیع کاری بکنید .

... این خوراکهای قدیمی، این کتابهای مذهبی و این شکل تبلیغ مذهب او را به ایمان شما نمی‌کشاند، در برابر صدها ایدئولوژی و مکتب فلسفی و اجتماعی و علمی امروزی که از تمدن جدید بر او هجوم آورده اند نمیتواند بایستند، آنچه هست تنها نسل قدیم وفادار به مذهب و سنت را اشباع میکند . برای این نسل کاری بکنید، برای او خوراک فکری تازه فراهم کنید، برای حرف زدن با او، برای شناساندن اسلام و تشیع و فرهنگ و تاریخ و ایمان و توحید و قرآن و محمد و علی و فاطمه و کربلا و امام و عدالت و امامت و جهاد و اجتهاد... زبان تازه ای بیافرینید، دست به خلق رنسانس اسلامی، یک نهضت انقلابی فکری، یک جوشش نو و نیرومند شیعی بزنید، و یک

گر نه این نسل از دست میرود، این فرصت از میان میرود، این ایمان و این مذهب به فردا نمی رسد، هنوز که میتوان و هنوز که میتوانید، کاری بکنید .

والسلام

معلم صمیمیت و صداقت

دکتر علی شریعتی